

اندیشه‌های مسی - ۱

گذار از حقوق بشر به حقوق انسان‌ها
نسبت اخلاق و حقوق بشر در اندیشه و یچارد رورتی



محمدتقی قزلسلفی

این بحث کوچکی نیست، چراکه صحبت از این است که چگونه با پذیرندگی کنیم!
سفرات
به طور کلی در فلسفه‌های اخلاق مدرن تا این اواخر دو نگره یا مکتب حاکم بوده است. مکتب اخلاق «وظیفه‌گر» که در آن بر ماهیت کنش تأکید می‌شود. این مکتب ابتدا از سوی ایمانوئل کانت مورد توجه قرار گرفت. طبق اصل مشهور کانتی، انجام یا خواست هر عمل باید به گونه‌ای باشد که به یک قانون اخلاقی جهانشمول تبدیل شود. در مقابل مکتب اخلاقی دیگری با چالش کشیدن نظریه پیش گفته از سوی جریمی بنتهام و جان استوارت میل با عنوان «اخلاق فایده‌گر» یا**ب شد**. در دو، سه دهه اخیر، چالش دیگری در بحث فلسفه اخلاق از جانب ریچارد رورتی، فیلسوف نئوپراگماتیست در برابرس آن دو نگره مطرح شده که به ادعای وی مبتنی بر استدلالات جهان متکثر کنونی بوده می‌تواند در حوزه حقوق بشر پاسخگوی بسیاری ابهامات باشد. از این رو مفروضه اصلی مقاله حاضر این است که رورتی این ادسا را با ترکیب نظریه پراگماتیسم و اصل رخدادی بودن معرفت و اخلاق پاسمدرن مطرح کرده است. در اینجا به جای اتکا بر ماهیت انتزاعی بشر را نفی دانش مطلق اخلاقی، بر تقویت شور و همبستگی با گسترش دامنه «مالندیشی»ها تأکید می‌شود. همین تلقی سبب شده است تا رورتی مفوه حقوق بشر را در بحث اخلاق معاصر ناکافی دانسته و به جای آن از اخلاق مبتنی بر حقوق انضمامی حمایت کند. به منظور اثبات فرضیه، مقاله در دو بخش تنظیم شده است: در بخش نخست به منظور آشنایی با اندیشه آیین‌شکن رورتی، بنیادهای فلسفه اخلاق او را که پیامد پراگماتیسم و پاسمدرن است به بحث گذاشته می‌شود. در بخش دوم اما ذیل بحث اخلاق مبتنی بر حقوق انسانی، برخی ویژگی‌های آن مورد واکاوی قرار خواهد گرفت. مقاله حاضر به روش توصیفی و با تحلیل محتوایی آثار تنظیم رورتی به نگرارش در آمده است. پشتوانه نظری مقاله رهیافت انتقادی- تحلیلی است. آنچه در پی می‌آید تمهید آغازین مباحثی است که قرار شده در چند شماره مورد بازخوانی و واکاوی قرار گیرد.

■ ■ ■

تمهید

به زبان ساده، اخلاق یا فلسفه اخلاقی همانا کوشش منظم برای فهم مفاهیم اخلاقی و به‌همین نهج جوچه اصول و نظریه‌های اخلاقی است. با لحاظ چنین تغییر اولیه‌ای است که مفاهیمی چون «هرست»، «نارست»، «باز»، «خیر» و «شر» معنا پیدا می‌کنند براین اساس نظریه‌های اخلاقی برآنند تا اصول رفتار درستی را که راهنمای کنش افراد و گروه‌هایند بیان یا تثبیت کنند. شاید این مهم بتواند امکانی برای دستیابی به خیریهایی بنیادین زندگی بهینه باشد. همسو با همین فرض، حقوق بشر نیز بیابگر حقوقی است جهانپوش(۱). چنان که کانت می‌گفت یا می‌خواست که می‌خواهد طبق آن تعریف، فارغ از انسان بی‌رنگ، بی‌زبان، بی‌آین و بی‌تبار، به‌زیستی جهانی را برسرآمان دهد. تردید نیست، اصول و موازینی با فرایض اخلاقی، به استناد نظر به‌پردازان گوناگون آن، ولیدل خرد و تجربه بشری بوده و براین اساس می‌تواند در خدمت دستیابی به حقوق بنیادین انسان‌ها تقویت شود. در طول تاریخ شکل‌گیری آموزه‌ها و جریان‌های فکری در فلسفه اخلاقی، پرسش‌های متعددی هم درگرفته تا خط‌مشی آن را در جهت هماهنگی با زندگی خود و حقوق انسان‌ها به نظر بگیرد؛ اینکه ماهیت اخلاق چیست و چرا به آن نیاز داریم؟ آیا اصول اخلاقی مطلق‌اند یا صرفاً به گروه‌ها و جوامع و تصمیم‌های ایشان مربوط‌اند؟ رابطه اخلاق و قانون با رژیم‌های سیاسی فرضی چیست؟ اساسا مقوله تحول و پیشرفت در اخلاق به چه معناست؟ آیا در وضعیت کنونی دستیابی به اصول همگانی اخلاقی ممکن است؟ این پرسش‌ها در عصر جهانی‌شدن‌های فرهنگی و اقتصادی و ادعاهایی مبنی بر توسعه جهانی روندهای دموکراسی اهمیت دیگری یافته است. چنان که در برابر «کل‌گرایی» مکتوب در پدیده جهانی‌شدن، وجهی از «کل‌گرایی» سیاسی و فرهنگی به پشتوانه تئوری‌هایی که نسبت‌گیری فرهنگی را تشویق می‌کنند، برآند در برابر آموزه‌های جهان‌گرا و عام اخلاقی و حقوق بشری دست به مقاومت زده و طبق اصول مبتنی بر «سیاست تفاوت» مسایلی اخلاق و حقوق بشر را تابع مقوله‌هایی چون فرهنگ و سیاست قرار دهند. این رویکرد انتقادی در دو، سه دهه اخیر از جانب متفکران «اجتماع‌گر» که چارچوب اخلاق کمونارترین(طرح) طرح شد که برآن است امکان اتخاذ دیدگاهی برای همه ارزش‌ها ممکن نیست. تا پیش از این دعوی چالش‌برانگیز، دو مکتب اخلاقی کلان در جهان مدرن مورد توجه بود. اخلاق کانتی وظیفه‌گر و دیگری اخلاق سودجویانه فایده‌گر. در میانه این دو روش، متاثر از آنچه «چرخش روایی-زبانی» نامیده می‌شد وجهی از فلسفه اخلاق نئوپراگماتیستی از سوی متفکرانی چون ریچارد رورتی باب شده که توجه جهانی‌شدن را به خود جلب کرده است. رورتی با تالیی از نظر‌به‌های انتقادی پاسمدرن و بهره‌گیری از فلسفه پراگماتیسم کلاسیک، مدعی راه و روش بهتری برای پیشبرد همبستگی و اخلاق در دنیای متکثر و پیچیده کنونی شده است. چنان که می‌تواند برای ابهامات را از فراوی اخلاق حقوق بشری برآرد؛ امری که در این نوشتار در چارچوب مفروضه «گذار از حقوق بشر به حقوق انسان‌ها» به بحث گذاشته می‌شود. پیش از تبیین مفروضه فوق مناسب است به اختصار تحولات رخ داده در فلسفه‌های اخلاقی را مورد توجه قرار دهیم. اهمیت این مسأله از جهت امکان مقایسه مداخله‌ای آن با مبانی فلسفه‌های اخلاقی پیشین است.



فرزین وحدت*

دبیرستان البرز با مدیریت محمدعلی مجتهدی به عنوان یک نهاد پیشرو و مدرن‌نितه شکل گرفت و مروج عقلانیت علمی-فنی (با ابزاری) بود که شکل غالب عقلانیت در ایران در قرن بیستم و بیست و یکم بوده است. مقاله پیش‌رو این نوع از عقلانیت و ترویج و گسترش آن توسط دبیرستان البرز را در دوران مدیریت محمدعلی مجتهدی بررسی می‌کند. برخی معتقدند هرچند عقلانیت ابزاری برای یک کشور در حال توسعه ضروری است ولی بر سر راه گسترش خصایل دموکراتیک مشکلاتی ایجاد می‌کند. مطرح و به عنوان راهی برای اخلاقی‌سازی جامعه و روح پرورسدر ایران به عقلانیت و مدرن‌نیته بررسی می‌شود. بخش نخست این مقاله را در ۱۹ بهمن خوانده بودید. آنچه در پی می‌آید بخش دوم و پایانی آن است.

بیماری عقل! این است که عقل زاده اشتیاق انسان برای غلبه بر طبیعت بود و «پهوبودی» بستگی به پیش‌ما نسبت به بیماری نخستین دارد.

■ ■ ■

با یک نگاه کوتاه و اجمالی به خاطرات و زندگینامه دکتر مجتهدی می‌توان پی برد که او علاقه کمی به حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی داشته است. در این زندگینامه، دکتر مجتهدی در گفت‌وگو با حبیب لاجوردی، به‌عنوان بخشی از پروژه تاریخ شفاهی ایران آندانشگاه هاروارد، اغلب از تلاش‌هایش برای تاسیس و توسعه نهادهایی مانند دبیرستان البرز، پلی تکنیک تهران (دانشگاه امیرکبیر) و دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) می‌گوید: نهادهایی که برای توسعه مادی ایران بسیار ضروری بودند^۱. ولی چندان اشاره‌ای به تلاش وی برای ارتقای علوم انسانی نمی‌شود. هرچند مهم‌ترین مسأله این است که دبیرستان البرز و دکتر مجتهدی به طور وسواس گونه‌ای به انضباط و اعتمادبه‌نفس در میان دانش‌آموزان اهمیت می‌دادند. دکتر مجتهدی معتقد است جوانانی که از دبیرستان البرز فارغ‌التحصیل می‌شوند، غیر از فضیلت‌های غرور ملی و عشق به کشور که سیرت و طبیعت هر ایرانی پاک‌سرشت است، باید به دو خصیصه اتکا به نفس و نظم و انضباط آریسته باشند. او [مجتهدی] معتقد است هرگاه به این هدف عالی (تلقین انضباط و اتکا به نفس در میان دانش‌آموزان) رسیده باشیم، به خود می‌بالیم زیرا متعدهم بر پایه این توانایی‌هاست که آینده زندگی دانش‌آموزان مطمئن و درخشان خواهد بود^۲.

البته در دکتر مجتهدی گاهی برخی از افراد شایسته و خوشام برآی صورتی اغلاغه در پی القای ارزش‌های اقتدارگرایانه در میان دعوت می‌کرد؛ امری که احتمالا در بسیاری از موسسات آموزشی آن دوران اتفاق نمی‌افتاد^۳. همچنین آموزگاران ممتاز و برجسته ادبیات، تاریخ و فرهنگ ایران در دبیرستان البرز حضور داشتند^۴. با این حال علوم انسانی در البرز بسیار معتبر از ریاضیات و علوم طبیعی بود. فلسفه و علوم اجتماعی عملا جای در برنامه هر دانشمند و زمانی که در برنامه آموزشی قرار گرفتند کنی آنها را تدریس نمی‌کرد. کتاب فلسفه سال دوازدهم من هنوز نو و سالم باقی مانده است زیرا با اینکه ما مجبور شدیم کتاب را بخیریم ولی کسی نبود که آن را تدریس کند.

دکتر مجتهدی، شخصا زمینه‌هایی که در ریاضیات و علوم طبیعی مربوط نمی‌شدند علاقه بسیار کمی داشت. در واقع در قسمت‌های مختلفی از خاطراتش این پی‌علاقه به مسایلی اجتماعی و سیاسی و نشان می‌دهد. وقتی حبیب لاجوردی نظر دکتر مجتهدی را در مورد مسایلی فرهنگی و اجتماعی جویا می‌شود، او با افتخار به بی‌علاقه‌اش نسبت به این مسایلی اعتراف می‌کند. وی می‌گوید هرگز علاقه‌ای به «سیاست» نداشته است. برای مثال، لاجوردی از دکتر مجتهدی می‌پرسد: «سوال دیگری دارم؛ در زمان سلطنت رضاشاه و محمدرضا شاه، بر خورود و رویه آنها نسبت به سنت‌های ملی و مذهبی و طبعی‌طور بود؟». دکتر مجتهدی جواب می‌دهد: «صادقانه بگویم، من هیچ علاقه‌ای به این مسایلی نداشتم. آفتدر مشغول بودم که با دیگران ارتباط زیادی نداشتم. علاقه‌ای به سیاست نداشتم و وارد هیچ گروه یا حزب سیاسی نمی‌تسدم^۵؛ در اینجا به‌راحتی می‌توان فقدان علاقه به مسایلی فرهنگی و اجتماعی همراه با تمایل به درگیرنشدن در سیاست و قدرت را دید. به‌نظر نمی‌رسد هیچ نوشته یا گفته‌ای از دکتر مجتهدی درباره دیدگاه پوزیتیویستی یا علمی- فنی وجود داشته باشد. هرچند ابومحمد فرنا، یکی از آموزگاران که مسوولیت آرمایشگاه‌های علوم طبیعی در دبیرستان البرز را برعهده داشت، این نوع دیدگاه را کاملا روشن بیان کرده است. شایان توجه است که اهمیت بیشتر است آن را کامل در اینجا بیابیم:

آزمایش، دروازه ورود به دنیای علم است و دانشمندان از طریق آزمایش و تجربه به علم دست یافته‌اند. هرچه تجربه آزمایشی انسان بیشتر شود به همان نسبت غلبه علمی او ابر طبیعت^۱ بیشتر می‌شود: امروز انسان از زمین به آسمان‌ها رسیده است. اعصاب دریا و لوح آسمان را به زیر سلطه علمی خود درآورد است. در این سیادت علمی، انشا، انسان دیگر نه تنها برده نیروهای طبیعت نیست بلکه هفت آسمان را با اندیشه خویش مُسخر ساخته است. عناصر، خورشید و ماه تحت فرمان او هستند. انسان به واسطه علم و بصیرت خویش، عناصر طبیعت را مهار کرده و آنها را برای رفاه و آسایش خود به کار گرفته است. انسان اندیشمند با الهام گرفتن از پدیده‌های طبیعی یا شرایطی که در آرمایشگاه ایجاد کرده، به سرعت از چهل و ناندی بیرون آمده و به چشمه دانش و آگاهی رسیده است. انسان با کمک آزمایش و تجربه، ستون‌های علم و دانش را برافراشته و عمارت باشکوهی ساخته که آسایش امروز و شادمانی فرادین را تضمین می‌کند. انسان، فاتح آسمان، حتی برای لحظه‌ای از تحقیق و آزمایش غفلت نکرده و اکنون نیز در حال اکتشاف فضاست؛ چیزی که برای نسل پس‌سومند خواهد بود^۲.

عبارت بالا که در آن سیطره انسان بر طبیعت ستایش شده

دبیرستان البرز و فرآیند عقلانی‌شدن در ایران – بخش پایانی

فرهنگ آموزشی ایران و عقلانیت فنی – علمی



است به روشنی جوهره عقلانیت علمی – فنی و استیلای آن بر دبیرستان البرز را به نمایش می‌گذارد. همان‌طور که پیش از این اشاره کردیم، زمانی که عقلانیت علمی – فنی در حوزه انسانی به‌کار رود، نتیجه‌ای جز خودکامگی و اقتدارگرایی نخواهد داشت. ما برخی از این ویژگی‌ها را در نگرش دکتر مجتهدی نیز می‌توانیم مشاهده کنیم. دکتر مجتهدی در خاطراتش اشاره می‌کند که اصلاحات ارضی شاه در اوایل دهه ۶۰ میلادی برای کشور زاینبار بود، زیرا کشاورزان را بدون هیچ نظارتی از سوی اربابان به حال خود وامی‌گذاشت. او می‌گوید: کشاورزان نمی‌دانند چگونه کار گروهی انجام دهند و با هم هماهنگ شوند. این ارباب بود. که آنها را سازماندهی می‌کرد و اادارشان می‌کرد تنها را لایروبی کنند. کشاورزان بدون وجود اربابی که آنها را کنترل کند نمی‌توانند با یکدیگر همکاری کرده و سازمان منسجمی داشته باشند. می‌توان گفت که اکل جامعه ما نیز تقریبا همین‌طور است^۳. دکتر مجتهدی، در همین خاطرات، شاه را به دلیل بحث نکردن با وی، شنیدن حرف‌ها و پذیرفتن پیشنهادهاتش می‌ستاید. در اواسط دهه ۶۰ میلادی، دکتر مجتهدی از شاه می‌خواهد در مورد احداث دانشگاه صنعتی آریامهر به او اختیار تمام و کامل بدهد: «[شاه] بدون هیچ بحثی با تمام پیشنهادهات من موافقت کرد. شاه بدون اینکه با من مخالفت کند فقط گوشش تلفن را برداشت و دستورات لازم را برای انجام پیشنهادهات من صادر کرد^۴».

البته به آن معنا نیست که دبیرستان البرز، مدیر و دبیران آن به صورتی اغلاغه در پی القای ارزش‌های اقتدارگرایانه در میان شخصیت‌های مهم و پرنفوذ ایران بوده‌اند. در واقع، یکی از دبیران ذی‌نفوذ البرز، دکتر منوچهر آمیت، که تدریس زبان و ادبیات فارسی را برعهده داشت، یک فلسفه آموزشی نسبتا پیچیده را بنیان گذاشته بود که از بسیاری جهات مغایر جهان‌بینی علمی- فنی (جهان‌بینی غالب در دبیرستان البرز) بود. در مقاله‌ای با عنوان «بحثی در پرورش و آموزش» که ضمیمه کتاب سنده دبیرستان البرز بود، دکتر آمیت دیدگاه‌های خود را در قالب یک نثر فارسی قدیم اعلام می‌کند؛ دیدگاه‌هایی که در برابر جهان‌بینی غالب، نه تنها در دبیرستان البرز که در جامعه ایران عصر پهلوی قرار می‌گیرد. به همین دلیل لازم است دیدگاه‌های دکتر آمیت را به طور خلاصه بررسی کنیم. وی در ابتدای متن می‌نویسد که تجربه اولیه انسان‌ها و موفقیت آنها در تک نبردهای طبیعت و ساختن ابزارهای ابتدایی، کلید دیگر اختراعات و اکتشافات بود. راه را برای امکانات بعدی هموار کرد. اگرچه انسان آخرین جلداری است که در زمین قدم نهاده است، ولی تنها پوستی که به واسطه قدرت تفکرش توانسته بر نیروهای طبیعت چیره شود. انسان با توانایی‌های آ شناخت و ارتکاش و با کمک عقل خدادادی، همچنین مشاهدات و تجربه‌هایش، از شادمانی و بیخندان، دوران وحشت و زمان‌های قیامع و بلایای آسمانی و زمینی را پشت سر بگذارد؛ او خود و خانواده‌اش را از عصر توحش و تنازع بقا به سلامت گذرانده است^۱.

منوچهر آمیت در ادامه دست به تعریف و تمجید از نیاکان انسان گونه‌مانی زنده، نیاکانی که باوجود «بدن پشمالو و چهره‌های زشت» خود، اولین افراد را ساخته و راه را برای تکامل ابزارها هموار کردند؛ ابزارهایی که سیطره انسان بر زمین و بهره بردن از آن را امکان پذیر کردند. او می‌نویسد کنجکوی و نیاز انگیزه‌های اولیه انسان هستند که ما را به سوی علوم طبیعی و فناوری سوق دادند اما همین انگیزه‌ها هم بودند که در ما علاقه‌ای پرشور به آرمایشگاه‌های علوم طبیعی در دبیرستان البرز را برعهده داشت. این نوع دیدگاه را کامل‌روشن بیان کرده است. شایان توجه است که اهمیت بیشتر است آن را کامل در اینجا بیابیم:

آزمایش، دروازه ورود به دنیای علم است و دانشمندان از طریق آزمایش و تجربه به علم دست یافته‌اند. هرچه تجربه آزمایشی انسان بیشتر شود به همان نسبت غلبه علمی او ابر طبیعت^۱ بیشتر می‌شود: امروز انسان از زمین به آسمان‌ها رسیده است. اعصاب دریا و لوح آسمان را به زیر سلطه علمی خود درآورد است. در این سیادت علمی، انشا، انسان دیگر نه تنها برده نیروهای طبیعت نیست بلکه هفت آسمان را با اندیشه خویش مُسخر ساخته است. عناصر، خورشید و ماه تحت فرمان او هستند. انسان به واسطه علم و بصیرت خویش، عناصر طبیعت را مهار کرده و آنها را برای رفاه و آسایش خود به کار گرفته است. انسان اندیشمند با الهام گرفتن از پدیده‌های طبیعی یا شرایطی که در آرمایشگاه ایجاد کرده، به سرعت از چهل و ناندی بیرون آمده و به چشمه دانش و آگاهی رسیده است. انسان با کمک آزمایش و تجربه، ستون‌های علم و دانش را برافراشته و عمارت باشکوهی ساخته که آسایش امروز و شادمانی فرادین را تضمین می‌کند. انسان، فاتح آسمان، حتی برای لحظه‌ای از تحقیق و آزمایش غفلت نکرده و اکنون نیز در حال اکتشاف فضاست؛ چیزی که برای نسل پس‌سومند خواهد بود^۲.

***استاد سابق دانشگاه هاروارد و مدرس کالج «وسار» (Vassar) در ایالات متحده**
بی‌نوشت‌ها:
1- Max Horkheimer, Eclipse of Reason (New York, 1974) , 119.
۲- به‌نظر می‌رسد دکتر مجتهدی در ابتدای شغل خود علاقه بیشتری به مسایلی سیاسی و بین‌المللی داشته است. در یک سخنرانی برای یک گروه‌های در دبیرستان البرز در سال ۱۹۵۰ که برخی از دانش‌آموزان از کشورهای همسایه به آن دعوت شده بودند می‌گوید: «ها با تمام ملل صلح‌طلب دست دوستی می‌دهیم و در پی همکاری آنها برای استقرار و حفظ صلح جهانی هستیم. به خصوص میان ما، کشورهای همسایه که به دلیل

عوامل طبیعی و دلایل تاریخی پیوندهای بسیار نزدیکی داریم، شرایط بسیار بهتری برای همکاری وجود دارد. به‌عنوان مثال تاریخ، زبان و مذهب مشترک بین ایران و افغانستان بهترین دلیل برای پیوندهای نزدیک، درک متقابل و همکاری بین دو کشور در انجام وظایف و تعهدات‌مان در روابط و مناسبات بین‌الملل است. من امیدوارم که این نوع گروه‌های‌های فرهنگی روزه‌روز بیشتر شود تا ما بتوانیم با یکدیگر بیشتر آشنا شویم و از طریق مبادله ایده‌های مفید و سودمند بهتر و موثرتر بتوانیم در خدمت صلح جهانی باشیم.» میراسدالله موسوی ماکویی، دبیرستان البرز و شبانه‌روزی آن (تهران، ۱۳۷۸). به نظر می‌رسد که بی‌علاقگی دکتر مجتهدی به مسایلی اجتماعی و سیاسی بعد از این دوره زمانی ارتباط تنگاتنگی با بسته‌شدن روزافزون فضای سیاسی در ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۲۲ و افزایش استبداد شاه دارد. به‌نظر می‌رسد پوزیتیویسم و سرکوب قربانی‌گرینشی با یکدیگر دارند که در حفظ منافع حاکم اقتدارگرا کمک می‌کند. همان‌طور که هنری گریوکس اشاره می‌کند: «سرکوب اخلاقیات در یک عقلانیت پوزیتیویستی مانع از بروز خودانتقادی یا حتی بروز سوال درباره ساختار هنجارهای آن می‌شود. واقعیت‌ها از ارزش‌ها جدا می‌شوند و اپیزکتیویتی پایه‌های نقد را سست می‌کند و این مفهوم که ممکن است ذات و نمود یکسان نباشند در دیدگاه پوزیتیویستی از جهان گم می‌شود. . از نظر مکتب فرانکفورت پیامد عقلانیت پوزیتیویستی و دیدگاه‌های تکنوکراتی آن از علم تهدیدی برای مفهوم سوویزکتیویتی و تفکر انتقادی محسوب می‌شود.» هنری گریوکس نظریه انتقادی و شیوه آموزش. مجله تدریس انتقادی، آنتونیا دارر، مارا بل‌نلودانو و رودلف تورس (نویورک ۲۰۰۳) ص ۲۳

۳- منوچهر آمیت، سدهنامه دبیرستان البرز (قبایل، تهران، ۱۳۴۵) ص ۲۶. انضباط در دبیرستان البرز با شدت اعمال می‌شد ولی در بخش شبانه‌روزی آن بود که این انضباط به‌صورت سیستمی پیاده می‌شد. رجوع شود به سدهنامه (ص ۱۰۹) برنامه روزانه زندگی دانش‌آموزان در بخش شبانه‌روزی که ساعت ۶:۱۵ صبح شروع و ساعت ۱۱ شب خاتمه می‌یافت، به دقت بخش‌بینی شده بود. این برنامه روزمره برای بخش شبانه‌روزی واقع باقی‌مانده است، ولی با این وجود برخی از عناصر ساختار فکری سؤزه، ایژه را که در فرهنگ ایرانی، به طور عام و در سیستم آموزشی و تدریسی آن به طور خاص غالب و شایع بوده و هست را نشان می‌دهد. درواقع در یک جامعه در حال مدرن شدن مانند ایران، در غیاب عقلانیت ارتباطی، آنچه به حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نفوذ می‌کند عقلانیت علمی- فنی و عناصر اقتدار گرایانه آن است. عقلانیت علمی- فنی در قلمرو خود (که تسلط بر طبیعت است) ضروری و لازم است، ولی زمانی که در جامعه انسانی به کار رود پیامدهای آن استبدادی و غیردموکراتیک خواهد بود. باید در نظر داشت که دکتر مجتهدی تا حدی به دموکراسی رویه‌ای اعتقاد داشت. برای مثال، در دبیرستان البرز گاهی از دانش‌آموزان درخصوص مسایلی خاصی رای‌گیری می‌شد. وی همچنین مشوق تشکیل شورای اولیا- مریان به‌صورت دموکراتیک و ترکیبی از گروه‌های دنیوی مختلف بود. هرچند آنچه اینجا مطرح است خصایلی علمی- فنی است که ضد جهان‌بینی دموکراتیک عمل می‌کنند، نه خود دموکراسی رویه‌ای که در حقیقت در ارتباط با ساختار فکری دموکراتیک پدیده‌ای جانبی محسوب می‌شود^۱.

تیجیه

هیچ شکی وجود ندارد که شرایط اجتماعی و سیاسی ایران در اواسط قرن بیستم، به یک جهان‌بینی دموکراتیک در کشور اجازه شکل‌گیری و گسترش نمی‌داد و کسی نمی‌تواند دبیرستان البرز را به عنوان یک نهاد آموزشی پیش‌رو یا دکتر مجتهدی را در این خصوص سرزنش کند. در حقیقت ما باید بن‌بدریم که دکتر مجتهدی و دبیرستان البرز سهم بسیار مهمی در پی‌ریزی جنبه‌های مادی عقلانی‌شدن و مدرن‌نیته در ایران داشته‌اند. همان‌طور که پیشتر گفتم مدرن‌نیته، در بسیاری از جوامع در حال توسعه، با این بنیان‌های مادی و عقلانیت علمی- فنی شروع می‌شود. هرچند، آنچه اهمیت دارد قبول و اذعان به این موضوع است که عقلانی‌شدن و مدرن‌نیته تنها محدود به عقلانیت علمی- فنی نبوده و یک مدرن‌نیته کامل علاوه‌بر علم و فناوری نیازمند شکل‌گیری منش دموکراسی است که منوط به توسعه عقلانیت ارتباطی است. امروز، ایران همچون همیشه در دو مستطبه به من درس نداده بود و من با دیدن این فیلم یاد گرفتم... من صد فیلم از این موضوعات سفارش دادم و خریدم.» (مجتهدی و لاجوردی، خاطرات محمدعلی مجتهدی، ص ۴۲)
۵- محمود بهزاد که در زمان دکتر مجتهدی معلون مدرسه بود می‌گوید: «دکتر مجتهدی دوست داشت مدرسه مثل یک ساعت دقیق کار کند و هیچ چیزی نظم و عملکرد آن را به هم نزند و برای رسیدن به این هدف به سختی تلاش می‌کرد. هر روز صبح چند دقیقه قبل از شروع کلاس‌ها در مقابل حوض و رویه‌روی درب ورودی می‌ایستاد؛ وقتی دانش‌آموزان و حتی دبیران او را می‌دیدند، عجله می‌کردند که وارد دبیرستان شوند. دکتر مجتهدی نظر خوبی نسبت به معلمان ادبیات نداشت، یکی به این دلیل که دانش چندان‌ی از زبان و ادبیات فارسی نداشت و دیگری اینکه اکثر معلم‌های ادبیات را آنده‌های نظم و انضباطی می‌دانست.» (ماکویی، دبیرستان البرز، ص ۱۹۵)

۶- مجتهدی و لاجوردی، خاطرات محمدعلی مجتهدی، ص ۹۵
۷- منوچهر آمیت، سدهنامه، ۱۴۲
۸- مجتهدی و لاجوردی، خاطرات محمدعلی مجتهدی، ص ۱۵۴ (تأکید از نویسنده است)
۹- مجتهدی و لاجوردی، خاطرات محمدعلی مجتهدی، ص ۱۹۳
۱۰- منوچهر آمیت، سدهنامه، ۲۶۴
۱۱- منوچهر آمیت، سدهنامه، ۲۶۵
۱۲- منوچهر آمیت، سدهنامه
۱۳- منوچهر آمیت، سدهنامه، ۲۶۸
۱۴- منوچهر آمیت، سدهنامه، ۲۶۹. باوجود این زبان استعاری و بسار عرفانی و مذهبی، نظرات دکتر آمیت انتقاد مستقیم از ابعاد هژمونیک عقلانیت فنی – علمی است که منسخره راز سیستم آموزشی ایران و دبیرستان البرز به‌طور خاص است.
۱۵- درباره دموکراسی صوری در انجمن اولیا و مربیان در دبیرستان البرز رجوع کنید به مجتهدی و لاجوردی، خاطرات محمدعلی مجتهدی، ص ۶۵

ادامه از صفحه ۹

از سیاستنامه خواهد تا برداشتی فانونی

آدم از بی‌بصری بندگی آدم کرد
گوه‌ری داشت ولی نذر قباد و جم کرد
یعنی از خوی غلامی ز سگان خوارتر است
من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد
...
قوت دین از مقام وحدت است
وحدت را می‌شهود گردد ملت است
علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ
مغز می‌یابد نه ملیوس فرنگ
بنده آفرنگ از ذوق نمود
می‌برد از غربیان رقص و سرود
نقد جان خویش در یازده به لپو
علم دشوار است می‌سازد به لپو

مقاومت

اقبال، با انسان‌شناسی «خودی» و امکانی دانستن انسان، مقهورشدگی، یا «فلامی»، را وضعیتی مخدوش می‌داند و مقاومت در مقابل عوامل مقهورکننده را لازم می‌دیده است. وی، اراده و انتخاب را از مختصات وجودی آدمی می‌دانست. به گفته وی «مرا باید از احکام، از حالات و ارادام، از افساف و آرزوهایم فهم کنید.» او با اعلام خویشاوندی با «ساکنان شرق» و مسلمانان، «بازگشت به خودی» و تمسک به قرآن و اسلام برای تغییر وضع موجود را فرا خوانده است. وی امر «نیک» را هم در رابطه با همین تمسک تعریف می‌کند: خوبی امری اجباری نیست، بلکه تسلیم شدن اختیاری لبدا به آرمان اخلاقی است که از همکاری رضایت‌آمیز من‌های آزاد ناشی می‌شود. وجودی که حرکتش همانند ماشین کاملاً از پیش تعیین و تنظیم شده باشد، نمی‌تواند موجد خیر و خوبی باشد. از این رو شرط خوب بودن در آزادی است. اجازه دادن به من محدود برای آنکه بخواهد پس از بررسی ارزش‌های نسبی، راه‌های گوناگون عملی را که در برابر او گشوده است، انتخاب کند، به راستی کاری برخضر است. زیرا آزادی در انتخاب آنچه که خوب است متضمن آزادی در انتخاب چیزی مغایر آن نیز هست. آن خدایی که این خطر را کرده نشان داده است که به بشر اعتماد می‌اندازد. دارد. بازسازی.

در این به قرآن از همین زمینه می‌گوید:

فرائض قلوب و مقاومت قله‌آورد
سال‌های آغازین نیمه دوم قرن بیستم، سال‌های بسیاری آفریقا و دنیای اسپر استعمار است. مردم کشورهای چون اندونزی، هند، چین، ایران، تونس و مراکش، در نبرده استعمار بودند. فائون در سال ۱۹۵۲ به عنوان روزآرزشک در بیمارستان بلیدا در مراکش به کار پرداخت و در ضمن کار شاهد رنج و درد حاصل از تأثیرات روانی استعمار بر استعمارزگان بود. فائون «درد انسان رنگین‌پوست» را برده در لندن، و «درد ناسلنیت سفیدپوست» را در اینکه «هر جایی انسان را کشته است» می‌دانست. (موز زحمان زمین . ۲۴۱) اما به نظر وی برای هر دو این امکان هست که شرایط وجودی «برای دنیایی انسانی خلق کنند.» این کار از نظر وی با کوشش آدمیان در راه تسلط مجدد بر خویش و نگرش دقیق به خود و تنش پیوسته آزادی خویشن ممکن است. به تعبیر وی هر کس برای به دست آوردن یقین به خویشندتن باید مفهوم شناسایی ارج را در خود اذعام کند. این دیگری نیز به همین‌سان در انتظار شناختن شرح لحن خویش توسط ماست، ما در خودگاهی کلی شکفته شوئود . . من فقط «بناجا و اکنون» و محبوس در «شسی بودن» نیستم. من برای ای چیز دیگر و جایی دیگر وجود دارم. می‌خواهم که فعالیت سلسبی مرا مد نظر قرار دهند، چه من به دنبال چیزی غیراز زندگی می‌گردم. من به خاطر خلق دنیایی انسانی، یعنی دنیای شناسایی متقابل ارج‌ها، مبارزه می‌کنم. ۲۲۷بار که انسانی شرافت روح را پیروز گردانیده است، هر بار که انسانی دست در سینه قهرآورد کردن هموناع خود زده است، من خوشبختن را همبسته عمل او احساس کرده‌ام. من به عنوان انسان رنگین پوست، فقط خواهان یک چیز اینمکه برای هرگز ابزار بر انسان مسلط نشود. اینکه اسارت بشر به دست بشر- یعنی اسارت من به دست دیگران - برای ابد پایان یابد. اینکه به من اجازه داده شود انسان را هر کجا که هست کشف کنم و دوست دارم. ما به نظر فائون، استعمارزده اگرچه متفاد شده است، «ها» نه متفاعد شده و نه پذیرفته شده است.» «ما به علاوه، استعمارزده را طاعت راه‌ایی از سلطه استعماری است؛ استعمارزده، «متفاد شده اما نوکر نشده، اهلی نشده است، تحقیر شده. او با شکیبایی در انتظار است.» فائون استعمارزادبی را فرایند و جرابنی تاریخی می‌داند که «حاصل بر خورود قهرآوئود دو تیریزی است که منافعدها را هم متناقض بدهاند.» فائون براساس منافعدها و وضعیت استعماری و وضعیت روحی و حس و فهم استعمارزگان به این نتیجه رسید که، به اعتقاد ملت استعمارزده، تنها استعمارزده و همواره اوست که حقیقت را درک می‌کند. هیچ حقیقت مطلق، هیچ خطابه‌ای درباره جلا و زلال روح نمی‌تواند ریشه این اعتقاد بارور را بخشکند استعمارزده دروغ استمارگر را با دروغ پساخس می‌گوید. با ملی‌ها رفتار زیبار و بی‌برده دارد و با استعمارگران رفتاری بسته و ناخوالا، حقیقت آن است که سرنگونی رژیم استعماری را تسرع می‌کند، حقیقت آن است که پیدایش ملت را تسهیل می‌کند. حقیقت آن است که از بومی حمایت می‌کند و خارجی‌ها را بیرون می‌ریزد. در موقعیت استعماری هرچه هست دروغ است و از حقیقت خبری نیست. خیلی ساده، خوب چیزی است که برای استعمار گر بد باشد. در انتظار یک لحظه غفلت کردن تا خود را به روی او اندازد. عضلات استعمارزده در حالت آمادهباش دایمی است. نمی‌توان گفت که او ناراحت یا وحشت‌زده است. در حقیقت او هماره آماده است که نقش طعمه و شکار بودن را رها و نقش شکارچی را بازی کند.